

زنِ پارسا

محتوا و مفهوم درس: این درس به جایگاه عرفانِ اسلامی و تاثیر آن بر ادبیات فارسی پرداخته که متن آن، خلاصه‌ای از باب نهم کتاب تذکرة الاولیای عطار نیشابوری است. او در این باب، با ذکر احوال زندگانی رابعه‌ی عَدَوِيَه خواسته این مفهوم را یادآور شود که خداوند در اعمالِ آدمیان به ظاهر و صورتِ آن نمی‌نگرد بلکه نیت را ملاکِ سنجش قرار می‌دهد.

معنی و نکات مهم درس

۱. نقل است آن شب که رابعه در وجود آمد، در خانه‌ی پدرش چندان جامه نبود که وی را در آن بپيچند و چراغ نبود. پدر او را سه دختر بود. رابعه چهارم بود. از آن، رابعه گویند.

قلمرو زبانی: نقل است: گفته‌اند. / رابعه: رابعه‌ی عَدَوِيَه، بانوی زاهد، صوفی و شاعر عرب قرن دوم هجری قمری. / جامه: لباس. / از آن: به این دلیل. / جامه و چراغ: نهاد. / نبود: وجود نداشت. < فعل غیر اسنادی. / سه دختر: ترکیبِ وصفی. < مفعول. / چهارم: مُسند.

قلمرو فکری: معنی: گفته‌اند شبی که رابعه به دنیا آمد، مقداری لباس در خانه وجود نداشت که او را در آن قرار دهند. همچنین چراغی هم در آنجا وجود نداشت. پدر رابعه سه دختر داشت و رابعه، چهارمین دختر او بود، به همین دلیل به او رابعه می‌گویند.

۲. پس عیال با او گفت: «به فلان همسایه رو و چراغی روغن بخواه». پدر رابعه عهد کرده بود که از مخلوق هیچ نخواهد. برخواست و به در خانه‌ی آن همسایه رفت و باز آمد و گفت: «خفته‌اند».

قلمرو زبانی: عیال: همسر. / رو: برو. < فعل امر. / خفته‌اند: فعل ماضی نقلی.

قلمرو فکری: معنی: پس همسرش گفت: «به خانه‌ی فلان همسایه برو و به اندازه‌ی یک چراغ، روغن بگیر». پدر رابعه با خود عهد کرده بود که از انسان‌ها چیزی درخواست نکند. از جایش بلند و به خانه‌ی همسایه رفت و برگشت و گفت: «خوابیده‌اند».

۳. پس دلتنگ بخت و پیغمبر[را] - علیه الصلاه والسلام - به خواب دید. گفت: «غمگین مباش، که این دختر، سیده‌ای است که هفتاد هزار [از] اُمَّتِ من در شفاعتِ او خواهند بود.

قلمرو زبانی: علیه الصَّلَاةِ و السَّلَام: درود و رحمتِ خدا بر او باد. / سیده: سرور و بزرگ. / اُمَّت: گروه و پیروانِ یک دین و پیامبر. / شفاعت: درخواستِ عفو و بخشش. / غمگین: مُسند.

قلمرو ادبی: کنایه: دلتنگ بودن کنایه از غمگین و ناراحت بودن است.

قلمرو فکری: معنی: پس ناراحت و غمگین خوابید و پیامبر را که درود و رحمتِ خدا بر او باد را در خواب دید. [پیامبر] فرمود: «ناراحت نباش؛ زیرا این دختر، بزرگی‌ست که هفتاد هزار نفر از اُمَّتِ من با درخواست و خواهشِ او موردِ رحمت و بخششِ الهی قرار خواهند گرفت.

۴. چون رابعه بزرگ شد، پدر و مادرش بمردند و در بصره قحطی عظیم پیدا شد و خواهران مُتَفَرِّق شدند و رابعه به دستِ ظالمی افتاد. او را به چند درم بفروخت. آن خواجه او را به مَشَقَّت، کار می‌فرمود. روزی در راه بیفتاد و دستش بشکست. روی بر خاک نهاد و

گفت: «الهی! غریبم و بی‌مادر و پدر و اسیرم و دست‌شکسته، مرا از این همه هیچ غم نیست اِلَّا رضای تو می‌باید. تا بدانم که راضی هستی یا نه؟» آوازی شنید که: «غم مخور، فردا جاهیت خواهد بود؛ چنان‌که مُقَرَّبان آسمان به تو نازند».

قلمرو زبانی: بصره: شهری در کشور عراق. / قحطی عظیم: خشکسالی بزرگ. < ترکیبِ وصفی. / مُتَفَرِّق: پراکنده. < مُسند. / درم: درهم، پول. / خواجه: سرور، صاحب. / مَشَقَّت: سختی، دشواری. / کار: مفعول. / غریب: بیگانه، ناآشنا. / نیست: وجود ندارد. < فعل غیر اسنادی. /



اَلَّا: به جز. / رضا: خشنودی. / آواز: صدا. < مفعول. / غم مخور: فعل مرکب. / جاه: مقام، شکوه. / (ت) در جاهیت: متمم. / مقربان: نزدیک شدگان، کسانی که نزد خداوند، منزلت و جایگاهی دارند. / نازند: افتخار کنند.

قلمرو ادبی: کنایه: روی بر خاک نهادن کنایه از راز و نیاز کردن است.

قلمرو فکری: معنی: وقتی رابعه بزرگ شد پدر و مادرش مردند. در بصره خشکسالی بزرگی اتفاق افتاد و خواهران او پراکنده شدند و رابعه به دست ستمکاری گرفتار شد. او رابعه را با گرفتن چند سکه‌ی نقره، فروخت. صاحب رابعه او را به کارهای سخت وادار می‌کرد روزی در راه افتاد و دستش شکست. صورتش را بر خاک گذاشت و با خدا به راز و نیاز مشغول شد و گفت: «خدای من! من تنها و بی‌مادر و پدرم و در دست صاحب گرفتار و دستم نیز شکسته است. اما من بخاطر این همه رنج و سختی، ناراحت نیستم مگر خشنودی و رضای تو. لازم است بدانم که از من خشنود هستی یا نه؟» صدایی شنید که [ای رابعه] ناراحت نباش؛ در آینده مقامی برای تو بوجود خواهد آمد که نزدیکان خدا و فرشتگان به تو افتخار کنند.

۵. پس رابعه به خانه رفت و دایم روزه داشتی و همه شب، نماز کردی و تا روز بر پای بودی. شبی خواجه از خواب در آمد. آوازی شنید.

نگاه کرد، رابعه را دید در سجده، که می‌گفت: «الهی! تو می‌دانی که هوای دل من در موافقت فرمان توست و روشنایی چشم من در خدمت درگاه تو. اگر کار به دست من آستی، یک ساعت از خدمت نیاسودمی. اما تو مرا زیر دست مخلوق کرده‌ای. به خدمت تو، از آن دیر می‌آیم.»

قلمرو زبانی: موافقت: همراهی، سازگاری. / آستی: بود، باشد. / از آن: به این علت. / داشتی، کردی، بودی: ماضی استمراری در دستور تاریخی. / الهی: منادا. / می‌آیم: مضارع اخباری. / نکته: فعل است در پایان جمله‌ی و روشنایی چشم من در خدمت درگاه تو، به قرینه‌ی لفظی حذف شده است.

قلمرو ادبی: کنایه: بر پای بودن کنایه از مشغول و سرگرم بودن و هوای چیزی داشتن کنایه از آرزو و تمایل داشتن به آن چیز و زیر دست کسی بودن کنایه از فرمان‌برداری و خدمت کردن به آن شخص است.

قلمرو فکری: معنی: پس رابعه به خانه رفت و همیشه روزه می‌گرفت و هر شب [تمام شب] را نماز می‌خواند و تا سپیده‌ی صبح به عبادت مشغول بود. شبی سرورش (صاحب او) از خواب بیدار شد. صدایی شنید. نگاه کرد و رابعه را در حال سجده دید که می‌گفت: «خدای من! تو آگاهی که میل و آرزوی من، همراهی و اطاعت از دستورات توست و چشمانم نیز از خدمت به درگاه تو روشنایی می‌گیرد. اگر اختیار کارها به دست من بود، لحظه‌ای از اطاعت تو، فارغ نمی‌شدم (مدام به اطاعت از تو مشغول می‌شدم)، اما [چه کنم؟] تو مرا در خدمت بنده‌ی خود قرار دادی. به این دلیل، دیر به عبادت تو می‌پردازم. / مفهوم: تسلیم فرمان الهی. / قرابت مفهومی: «در دایره‌ی قسمت، ما نقطه‌ی تسلیمیم لطف آنچه تو اندیشی، حکم آنچه تو فرمایی (غزلیات حافظ)».

۶. شبی دزدی در آمد و چادرش برداشت. خواست تا ببرد، راه ندید. چادر بر جای نهاد. بعد از آن، راه بازیافت. دگر بار چادر برداشت و راه باز ندید. هم‌چنین تا هفت نوبت.

قلمرو زبانی: در آمد: وارد شد. / بازیافت: پیدا کرد. / هم‌چنین: به همان شکل. / در آمد: فعل پیشوندی ماضی ساده. / چادر و راه: مفعول. / هفت نوبت: ترکیب وصفی.

قلمرو فکری: معنی: یک شب دزدی وارد [عبادتگاه] شد. و چادر رابعه را برداشت و می‌خواست با خود ببرد اما راه خروج را پیدا نکرد. چادر را سرچایش گذاشت؛ سپس راه را پیدا کرد. دوباره چادر را برداشت و باز راه خروج را ندید. به همین شکل این کار را تا هفت بار تکرار کرد.

۷. از گوشه‌ی صومعه آواز در آمد که: «ای مرد! خود را رنجه مدار که او چند سال است تا به ما دل سپرده است. ابلیس زهره ندارد که گیرد او گردد. دزد را کی زهره‌ی آن بود که گیرد چادر او گردد؟ تو خود را مرنجان ای طرّار! که اگر یک دوست خفته است، دوست دیگر بیدار است.»

قلمرو زبانی: صومعه: عبادتگاه. / رنجه: ناراحت، آزرده. / ابلیس: شیطان. / زهره: کیسه‌ی صفر در اینجا به معنی جرئت، شهامت. / گرد: دور. / طرّار: دزد. / نکته: منظور از دوست اول، رابعه و منظور از دوست دوم، خداوند است.

قلمرو ادبی: کنایه: دل سپردن کنایه از عاشق شدن و زهر داشتن کنایه از جرئت و شهامت داشتن و گرد چیزی گشتن کنایه از نزدیک شدن و توجه کردن به آن چیز است. / تضاد: خفته و بیدار. / پرسش انکاری: دزد را کی زهره‌ی آن بود که گرد چادر او گردد؟ در واقع منظور این است که دزد هرگز جرئت این کار را ندارد.

قلمرو فکری: معنی: از گنج عبادتگاه صدایی آمد که: «ای مرد! خود را آزار مده. چرا که چندسال می‌شود که از دل سپردن او به ما می‌گذرد. شیطان جرئت ندارد که نزدیک او شود و به او توجه کند. دزد هرگز نمی‌تواند به او نزدیک شود و آسیب برساند. ای دزد! خودت را آزار نده؛ زیرا اگر دوست ما (رابعه) خوابیده است، خداوند بیدار است و از او محافظت می‌کند. / مفهوم: لطف الهی مانع آسیب رسیدن به بندگان است. / قرابت مفهومی: «گر هزاران دام باشد هر قدم چون تو با مایی نباشد هیچ غم (مثنوی معنوی مولانا)».

تاریخ ادبیات

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری از شاعران و عارفان اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری است. از دوران کودکی و نوجوانی او اطلاعات زیادی در دست نیست؛ جز اینکه پدرش در شهر شادیاخ عطاری (دارو فروشی) داشته و بسیار در این حرفه حاذق بوده است. عطار نیز پس از مرگ پدر به همین حرفه اشتغال پیدا می‌کند. تا اینکه در سال ۶۱۸ هجری قمری، در پی حمله‌ی مغول به ایران، بدست سربازان مغول به قتل می‌رسد. مرقد او هم‌اکنون در شهر نیشابور در استان خراسان رضوی واقع است.

آثار عطار را می‌توان به دو دسته‌ی منظوم (شعر) و منثور (نثر) تقسیم نمود. اسرارنامه، الهی‌نامه، مصیبت‌نامه، مختارنامه، منطق‌الطیر و دیوان اشعار جزو آثار منظوم و تذکرة‌الاولیا تنها اثر منثور اوست. تذکرة‌الاولیا کتابی عرفانی است به نثر ساده و در قسمت‌هایی مُسَجَّع، که در ۷۲ باب به شرح احوال بزرگان اولیا و مشایخ صوفیه می‌پردازد.

